

تقارن تاریخی ایده رویکرد و پارادایم در چیستی علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۶

هادی موسوی^۱

سیدحمیدرضا حسینی^۲

علیرضا محمدی فرد^۳

چکیده

در قرن اخیر، دو کتاب *اقتصادنا* از سید محمدباقر صدر و *ساختار انقلاب‌های علمی* از توماس کوهن، وارد فضای علمی شدند که یکی مستقیماً به موضوع فلسفه علمی پرداخته و دیگری در پایه مباحث اقتصادی، رویکردی فلسفه علمی دارد. کتاب کوهن (۱۹۶۱) در جامعه جهانی، یکی از کتاب‌های رسمی فلسفه علمی به‌شمار می‌رود، و از نظریات مطرح شده در این کتاب برای تحلیل جریان‌های علمی استفاده می‌شود؛ تا جایی که واژه «پارادایم» برگرفته از این کتاب، به‌عنوان واژه‌ای همه‌گیر بر سر زبان‌ها افتاده‌است. اما کتاب *اقتصادنا* با وجود ارائه دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متنوع پیرامون فلسفه علمی، چنین موقعیتی پیدا نکرده‌است.

شناسایی دیدگاه‌های فلسفه علمی پنهان‌مانده برای جوامع علمی که باوجود غنای معرفتی و اجتماعی، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، می‌تواند سطح آگاهی جامعه علمی و نظریات بدیل در حوزه‌های مختلف دانش را افزایش دهد. در این راستا، مقاله حاضر در پی تبیین این مهم است که چگونه مؤلفه‌های فلسفه علمی تمام‌عیار رئالیستی در *اقتصادنا* حضور دارد؛ مؤلفه‌هایی که موجب می‌شود دیدگاه موجود در *اقتصادنا* در عین دارا بودن بسیاری از نقاط قوت نظریه پارادایم‌های کوهن، گرفتار مسئله نسبیت‌گرایی نشود. همچنین این دیدگاه می‌تواند موجبات این را فراهم سازد که قیاس‌ناپذیری پارادایمی که در دیدگاه کوهن وجود دارد، مانعی برای گفتگوی میان‌اندیشه‌ها، نباشد. این امر از طریق مقایسه نظریات علم‌شناختی شهید محمدباقر صدر در *اقتصادنا* و کوهن در *ساختار انقلاب‌های علمی* انجام شده‌است.

واژه‌های کلیدی: اقتصادنا، فلسفه علوم انسانی، انقلاب‌های علمی، فلسفه علم، شهیدصدر، توماس کوهن.

۱. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول)؛ hmousavi@rihu.ac.ir

۲. دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ hrhasani@rihu.ac.ir

۳. پژوهشگر گروه فلسفه علوم انسانی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ alimohammadi@rihu.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

در ابتدای دهه ۶۰ قرن بیستم، دو کتاب با عنوان *اقتصادنا* (۱۹۶۰-۶۱م) و *ساختار/انقلاب‌های علمی* (۱۹۶۲م) با فاصله زمانی اندکی از یکدیگر، از دو اندیشمند با نام‌های سیدمحمدباقر صدر (۱۹۸۰م) و توماس ساموئل کوهن (۱۹۹۶م) منتشر شد، که هر دو نقش بسیار مهمی در جریان‌شناسایی «علم» داشته‌اند. این دو کتاب پس از انتشار، به سرعت وارد مجامع علمی شدند، اما از نظر اجتماعی و اثرگذاری، با استقبال و فهم متفاوتی روبرو شدند.

دیدگاه پارادایمی کوهن صرفاً بر علوم طبیعی تمرکز دارد. مؤلفه‌های اصیل در علوم انسانی در این نگاه فلسفه علمی قابل توضیح نیست، اما این کتاب به سرعت به عنوان کتاب فلسفه علمی مورد استقبال قرار گرفت و با اینکه دیدگاه موجود در آن بر جریان‌ات علوم انسانی تطبیق نشده بود و علوم انسانی اجتماعی نقش بسیار کم‌رنگی در آن داشت، اما واژه «پارادایم»^۱ به سرعت به حوزه علوم انسانی و اجتماعی وارد شد و از آن پس تبیین مسائل علوم انسانی تحت این دیدگاه یا حداقل متأثر از آن صورت گرفت. با وجود اینکه این توسعه معنایی، از دیدگاه کوهن چندان مورد پذیرش نبود، در دوره پساکوهنی کاربرد واژه پارادایم بعد از تغییرات محتوایی، در تعبیر پارادایم‌های علوم انسانی و اجتماعی رایج شد.

با وجود اینکه *اقتصادنا* با تمرکز بر علوم انسانی، دست‌کم یک‌سال زودتر از اثر کوهن منتشر شد، وجه فلسفه علمی آن کمتر مورد استفاده قرار گرفت. گرچه این کتاب با هدف پرداختن به نسبت میان علم و مکتب اقتصاد در رویکردهای مختلف اقتصادی و در نهایت، اندیشه اسلامی نگاشته شده، اما نویسنده در این اثر و آثار بعدی خود، که به عنوان وجوه مکمل آن بود، نه تنها یک دستگاه فلسفه علوم انسانی و مؤلفه‌های آن را تبیین نموده، بلکه به تطبیق این دیدگاه فلسفه علمی بر پیکره رویکردهای اقتصادی اصلی تا آن دوران را نیز پرداخته است. *اقتصادنا* به شکلی اصیل درصدد معرفی استقلال روش‌شناختی علوم انسانی از علوم طبیعی است و با اینکه بحث از «انقلاب علمی»^۲ در آثار شهید صدر وجود دارد (صدر، ۱۴۳۳: ۱۵۳)، اما او مسیر پارادایم‌های کوهن را در توضیح مراحل دگرگونی‌های علمی طی نکرده است.

1. paradigm

۲. الثورة العلمية

مسئله اصلی این تحقیق، این است که مؤلفه‌های یک دستگاه اصیل علوم اجتماعی-انسانی چیست؟ این مقاله پاسخ این مسئله را از رهگذر مقایسه دیدگاه شهیدصدر و کوهن جستجو نموده است.

اهداف و پرسش‌ها

هدف غایی این مقاله، یافتن یک دیدگاه اصیل درباره علوم اجتماعی-انسانی است و هدف میانی آن، نشان دادن اصالت دیدگاه محمدباقر صدر در معرفی مؤلفه‌های فلسفه علمی علوم انسانی، در مقایسه با دیدگاه کوهن است.

پرسش‌های تحقیق، که بخش‌های مقاله بر اساس آنها شکل گرفته، عبارتند از:

- ۱- مؤلفه‌های مشترک فلسفه علمی در دیدگاه صدر و کوهن کدام‌اند؟
- ۲- مؤلفه‌های اصالت‌بخش به فلسفه علوم انسانی در دیدگاه صدر کدام‌اند؟

مفاهیم تحقیق

مفاهیم مورد مطالعه جهت بررسی تطبیقی دو دیدگاه مذکور در این مقاله عبارتند از:

۱. علم: سازوکاری معرفتی که در صدد شناسایی واقعیت تجربی است (ن.ک: کوهن، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۷؛ ایمان، ۱۳۹۴: ۲۰-۲۳، و ۳۶؛ همو، ۱۳۹۶: ۲۶۳).

۲. پستوانه‌های علم: عناصر تاریخی، متافیزیکی، اخلاقی و ... که در سازوکار علم مؤثرند.

۳. مؤلفه‌های درونی علم: عناصری که سازنده علوم انسانی و اجتماعی هستند که قانون علمی، مسئله، نظریه، روش، تجربه و ملاک اعتباریابی داده‌های علمی از آن جمله‌اند (ن.ک: برت، ۱۳۶۹؛ نیومن، ۱۳۹۵: ۱، ۱۵۸؛ ایمان، ۱۳۹۴: ۴۳-۴۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱، ۸۸ و ۱۰۰-۱۰۱؛ میرزایی اهرنجان، ۱۳۸۶).

۴. عنصر یا عناصر هویت‌بخش به علوم اجتماعی-انسانی: چه در رویکردهای طبیعت‌گرایانه و چه دیدگاه‌هایی که علوم انسانی و اجتماعی را مستقل از علوم طبیعی می‌دانند، عناصری اصلی برای علوم انسانی و اجتماعی برشمرده می‌شود. در رویکردهای طبیعت‌گرایانه این

عناصر همان عناصر علوم طبیعی است؛ اما در دیدگاه رقیب، علوم انسانی و اجتماعی عناصری متفاوت و بنابراین هویتی متفاوت از علوم طبیعی دارند (این مقوله در کتاب‌های روش‌شناسی و فلسفه علم، تحت عنوان «تفکیک علوم انسانی از طبیعی» مطرح است) (ن.ک: Kuper & Kuper، ۱۹۹۶: ۱۰۳۵؛ بلیکی، ۱۳۹۵: ۵۷-۵۸).

روش تحقیق

روش «تحلیل فلسفی و بنیادین مفاهیم» روشی است که در این مقاله برای پاسخ به مسئله اصلی و پرسش‌های تحقیق اتخاذ شده است. فرایند تحقیق بدین‌گونه بود که نخست پرسش اول تحقیق به دو کتاب *اقتصادنا* و *ساختار انقلاب‌های علمی* عرضه شد. پرسش اول این بود که دیدگاه هر یک از این دو اثر نسبت به چیستی علم و مؤلفه‌های مورد نیاز تحقق علم، چه در درون فعالیت علمی و چه پیش از هرگونه فعالیت علمی، آیا وجود دارد و در صورت وجود، این مؤلفه‌ها کدامند؟ با اینکه *اقتصادنا* با تمرکز بر اقتصاد، این مباحث را مطرح کرده است اما بنابر ضرورت تفکیک «مذهب» اقتصادی از «علم»، نویسنده مباحث مربوط به چیستی علم را بررسی کرده و فصول و عناوین مستقلی بدانها اختصاص داده است.

پس از کشف مؤلفه‌های مرتبط با پرسش، با تحلیل فلسفی و مفهومی، ارتباط میان مؤلفه‌ها در هر یک از دو دیدگاه مورد واکاوی قرار گرفت، که مشخص شود در پس واژگان مورد استفاده هر یک از دو اندیشمند مذکور چه معانی و چه شرایط معرفتی نهفته است؛ تا از طریق معانی پشت صحنه واژگان مقایسه صورت گیرد و زمینه مناسبی برای مقایسه دو دیدگاه از جهت دستگاه فلسفه علمی فراهم شود. آنگاه، مؤلفه‌های خاص دیدگاه صدر که آن را از دیدگاه کوهن متمایز می‌کند، با عرضه پرسش دوم به کتاب *اقتصادنا* گردآوری شد. در مرحله آخر به جهت تصریح کوهن به عدم ورود به علوم انسانی، مؤلفه‌هایی که صدر آنها را برای ورود به علوم انسانی ضروری می‌داند گردآوری و گزارش شد.

پیشینه تحقیق

در خصوص مقایسه صدر و کوهن در سطح فلسفه علوم انسانی با توجه به جستجو در پایگاه‌های داده، مقاله، کتاب یا رساله‌ای یافت نشد. گرچه برخی آثار به صورت جزئی به برخی

دیدگاه‌های صدر در خصوص روش استقرائی و نظریه احتمالات وی پرداخته‌اند، اما هویت کلانی که در این مقاله مطرح شده است در اثری مشاهده نشد. به نظر می‌رسد برای آشکار شدن جایگاه فلسفه علمی محمدباقر صدر پیش از پرداختن به مسئله استقرا یا احتمالات، عناصر اصلی‌تری در علم هستند که باید مورد بررسی قرار گیرند. اهمیت و ضرورت این تحقیق از جهت معرفی یک دیدگاه فلسفه علمی اصیل در دیدگاه اندیشمندان مسلمان است که هم از نظر تاریخی مقدم بر دیدگاه کوهن است و هم توانمندی‌های بیشتری برای علوم اجتماعی و انسانی به بار می‌آورد.

یافته‌های تحقیق

۱. مؤلفه‌های مشترک فلسفه علمی در دیدگاه شهیدصدر و کوهن

در کتاب دو اندیشمند مذکور شاهد مؤلفه‌هایی مشترک درباره چیستی علم هستیم. ایشان گاه در کارکرد این مؤلفه‌های مشترک به شکلی همسو تفسیری واحد دارند، هرچند تبیین آنها از محتوای این مؤلفه‌ها ممکن است متفاوت باشد. در برخی موارد نیز با وجود توجه به مؤلفه‌هایی مشترک از علم، به صورت غیر هم‌سو تفاسیر و کارکردهای متفاوتی برای آن مؤلفه‌ها برشمرده‌اند.

الف) مؤلفه‌های مشترک همسو^۱

اول: «رویکرد» در برابر «پارادایم»

اولین مؤلفه مشترک در ایجاد دو اصطلاح برای اشاره به ساختمان علم است. صدر با واژه «اتجاه» (رویکرد) (صدر، ۱۴۳۳: ۱۸)، به سراسر علم و پشتوانه‌های فکری، تاریخی و متافیزیکی آن اشاره می‌کند و کوهن با عنوان «پارادایم» (Kuhn, 1970).

صدر رویکردهای مختلف علم را متشکل از دو بخش می‌داند: ۱. مذهب ۲. علم (صدر، ۱۴۳۳: ۳۶). با اینکه در برابر واژه «مذهب» در فارسی، واژه‌های مختلفی وجود دارد، اما هیچکدام نتوانسته به‌طور کامل معنای فلسفه علمی این مفهوم را منعکس کند. واژه مذهب در عربی را نمی‌توان تنها مکتب یا روش معنا نمود. همچنین گرچه از واژه مذهب به معنای «طریقه» و «مسیر روش» برمی‌آید

که این واژه می‌تواند نزدیک‌ترین قرابت را با اصطلاح روش‌شناسی داشته باشد، اما نمی‌توان آن را همه روش‌شناسی نیز دانست. بدترین برداشت، دادن بار مذهبی و دینی به این واژه است؛ شهیدصدر همانگونه که از مذهب اقتصادی اسلام سخن می‌گوید، از مذهب مارکسیستی و مذهب سرمایه‌داری نیز سخن به میان می‌آورد. چنین وضعیتی را در واژه «پارادایم» کوهن نیز می‌بینیم؛ این واژه ابهام معنایی دارد و در مجامع علمی با تلقی‌های مختلفی استفاده می‌شود.^۱ این واقعیت نشان می‌دهد که سخن گفتن درباره این منطقه خاص از رویکردهای علمی به جهت اینکه در سازوکار ملموس و کاربردی علم نیست، نیاز به نظریه‌پردازی و بحث‌های فلسفی دارد؛ که بر حسب دیدگاه‌های مختلف ممکن است تغییرات جدی پیدا کند. با این حال هر دو اندیشمند ترجیح داده‌اند به سراسر سازمان و امور هویت‌بخش علم، واژه «علم» را اطلاق نکرده، واژه‌هایی جدید به خدمت گیرند. این وضعیت هم در اصطلاح‌پردازی واژه «رویکرد» (آنچه) و «پارادایم» و هم در بیان مؤلفه‌های بعدی آن دو خود را نشان می‌دهد.

واژه «رویکرد» اشاره به جریانات اصلی علمی دارد که حداقل از دو بخش پیش‌علمی (مذهب) و علم تشکیل می‌شود. مذهب طریقه‌ای است که جامعه آن را انتخاب می‌کند تا در زندگی اقتصادی و حل مشکلات عملی خود از آن کمک بگیرد. این اصطلاح در واقع مفاهیم و افکار علمی و اخلاقی یک رویکرد علمی را نیز شامل می‌شود (همان: ۳۷). این در حالی است که علم عبارت است از کشف یا تلاش برای کشف حقیقت و قانون. بنابراین، در هر رویکرد، مذهب، عنصر فعال و عاملی از عوامل خلق و نوآوری است، اما علم آنچه را که در مسیر رویدادهای اقتصادی رخ می‌دهد بدون هیچ‌گونه دخالت^۲ و دست‌کاری^۳ ثبت می‌کند (صدر، ۱۴۳۳: ۲۴۵).

به موازات اصطلاح رویکرد، واژه پارادایم قرار دارد. مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده پارادایم از

۱. برای مشاهده مقاله‌ای در خصوص ابهامات معنایی موجود در واژه پارادایم (ر.ک: Masterman: ۱۹۷۰) همچنین در مقاله‌ای با عنوان «درنگی در معناشناسی و ماهیت‌شناسی تحلیلی واژه پارادایم» (سیدحمیدرضا حسنی و مهدی علیپور، ۱۳۸۹) به تفصیل در مورد چیستی پارادایم و دیدگاه‌های طرفداران استفاده از این واژه و منتقدین گزارشی وجود دارد. همچنین در این مقاله می‌توان استفاده‌های پساکوهنی از واژه پارادایم را مشاهده کرد.

۲. تصرف

۳. تلاعب

دیدگاه کوهن عبارتند از:

(۱) تعمیم‌های نمادین؛ گزاره‌هایی که اعضای گروه علمی آنها را بدون چون و چرا می‌پذیرند. مانند گزاره « $f=ma$ » یا گزاره «عمل برابر است با عکس‌العمل» و امثال اینها که اگر پذیرش عمومی عبارت‌هایی از این قبیل نمی‌بود، نقطه اتکایی برای جامعه دانشمندان برای فعالیت‌های حل مسئله‌ای نمی‌بود. قدرت هر علمی با افزایش تعداد این تعمیم‌های نمادین، که در اختیار شاغلان در آن است، عموماً افزایش می‌یابد که توان منطقی و ریاضیاتی حل معماها را فراهم می‌کند. (کوهن، ۱۳۸۹: ۲۲۳).

(۲) اجزای مابعدالطبیعی پارادایم یا باور به الگوهای خاص؛ مانند: «تمام پدیدارهای محسوس، یا معلول تعامل اتم‌های کیفیت‌های خنثی در خلأ هستند یا معلول ماده و نیرو، یا معلول میدان‌ها» و «مولکول‌های گاز همچون توپ‌های کوچک کشسان بیلیاردی در حرکت‌های تصادفی رفتار می‌کنند». این الگوها، تمثیل‌ها و استعاره‌های مرجح یا مجاز را در اختیار گروه می‌گذارند. این الگوها در تشخیص و حل معماها کمک می‌کند گرچه، اشتراک تمام اعضای گروه به آنها برای شکل‌گیری پارادایم، ضروری نیست (همان: ۲۲۴-۲۲۵).

(۳) ارزش‌ها؛ این قسم، معمولاً میزان اشتراکشان نسبت به دو قسم قبلی وسیع‌تر است، و به‌علاوه نقش زیادی در تأمین احساس جمعی درمیان دانشمندان طبیعی به منزله یک کل دارند (همان: ۴۲۵)؛ مانند: «پیش‌بینی‌ها باید دقیق باشند؛ پیش‌بینی‌های کمی ارجح از پیش‌بینی‌های کیفی‌اند»، «نظریه باید اولاً و عمدتاً صورت‌بندی معماها و حل آنها را میسر کند؛ باید ساده و با دیگر نظریه‌هایی که به‌کار گرفته می‌شوند سازگار باشد» و «علم باید به‌لحاظ اجتماعی مفید باشد» (همان: ۲۲۶). البته این ارزش‌ها به‌رغم فراوانی اشتراک میان دانشمندان، به‌فراخور خصوصیات شخصیتی و زندگی فردی افراد گروه، در میزان به‌کارگیری در هنگام حل مسائل علمی متفاوت می‌شود. توجیه این تفاوت نیز این است که با وجود این تفاوت، افراد عکس‌العمل‌های متفاوتی در برخورد با مسائل مشترک دارند (همان: ۲۲۷-۲۲۸).

(۴) نمونه-راه‌حل‌ها؛ یعنی مثال‌های مشترکی که از ابتدا دانشجویها فرامی‌گیرند تا بر اساس آنها بتوانند مسائل را حل کنند. مانند «سطح شیب‌دار»، «آونگ مخروطی» و «مدارهای کپلری» در فیزیک (همان: ۲۲۸).

در درون پارادایم نظریه‌هایی وجود دارد که هدف آنها، تلاش برای جای دادن «طبیعت» در قالب پیش‌ساخته و نسبتاً انعطاف‌ناپذیری که پارادایم فراهم می‌کند است. بنابراین، هدف علم عادی، مطرح کردن نوع جدیدی از پدیدارها نیست و پدیدارهایی که در آن قالب نمی‌گنجند غالباً هرگز دیده نمی‌شوند. در عوض، پژوهش‌های علم عادی، معطوف به بسط و تفصیل پدیدارها و نظریه‌هایی هستند که پارادایم پیشاپیش آنها را در اختیار گذاشته است (کوهن، ۱۳۸۹: ۵۵). گرچه به تفصیل می‌توان در خصوص تشابهات اصطلاح رویکرد و پارادایم سخن گفت، اما اشاره هر دوی این واژگان به بخش تجربی و غیرتجربی علم مهم است.

دوم: وظیفه تفسیری علم

اینکه وظیفه علم، تفسیر و گزارش بدون دست‌کاری واقعیت است، جزو اصول اولیه اقتصاددانان است (همان). در آن‌سو کوهن قائل است نظریه‌ها هویتی ابزاری دارند؛ یعنی ابزار تفسیر طبیعت هستند (همان: ۲۲۰). برای نمونه کوهن می‌گوید: نظریه‌های ماده دست‌کم تا حدود سال ۱۹۲۰، عرصه خاص یا موضوع ویژه هیچ جامعه علمی نبوده‌اند. در عوض، ابزار بسیاری از گروه‌های تخصصی بوده‌اند. اعضای جوامع مختلف بعضاً ابزار متفاوتی را انتخاب می‌کردند و انتخاب سایرین را مورد نقد قرار می‌دادند. کوهن، پارادایم را فراگیرتر از نظریه می‌داند، و نظریه‌ای که پارادایم را شکل می‌دهد، وجه مشترک میان دانشمندان می‌داند. بنابراین، شاید بتوان گفت نظریه علمی در میان دانشمندان باید مشترک باشد، ولی خود این نظریه نیز بر اموری متکی است که پارادایم را شکل می‌دهند.

در راستای وظیفه تفسیری علم، صدر علم اقتصاد مارکسیستی را علم تاریخی می‌داند که کل تاریخ را در پرتو نیروهای تولید، تفسیری اقتصادی می‌کند (صدر، ۱۴۳۳: ۲۴۵). این رویکرد انتقادی تلاش دارد تا در یک اجماع فکری به تفسیر تاریخ بشر و واقعیت‌ها بپردازد و از این مسیر، ساختارهای اجتماعی را بر حسب روابط مالکیت و نیروهای تولید تفسیر کند. در رویکرد مارکسیستی که در تلقی پارادایمی، ذیل پارادایم انتقادی می‌گنجد، تلاش می‌کند تا تفسیری از کل تاریخ بشر بر اساس روابط مالکیت و نیروهای تولید ارائه نماید. این تفسیر تاریخی، شکل عملی به خود گرفته و وضعیت جوامع جدید نیز بر طبق همین اصول بنیادین نظریه انتقادی

تفسیر می‌شود. همین وضعیت در مذهب سرمایه‌داری که بر طبق اصطلاح پارادایمی، عمدتاً پارادایم پوزیتیویستی است، برقرار است. همانگونه که مارکسیسم تلاش می‌کند واقعیت‌ها را بر اساس نیروهای تولید و روابط مالکیت تفسیر کند، سرمایه‌داری با پشتوانه نظری خود حیات اقتصادی و پدیده‌های آن را تفسیر ابجکتیو^۱ می‌کند؛ تفسیری که بر اساس استقرا و تجزیه و تحلیل می‌باشد. صدر توضیح می‌دهد که در این رویکرد، قوانین علمی رنگ مذهبی (سیستمی) به خود می‌گیرند (همان: ۲۹۸-۲۹۹). این تعبیر بدین معناست که حضور عناصر متافیزیکی و بنیان‌های نظری در این رویکرد، خود را در تفسیر واقعیت نشان می‌دهد.

با این وصف، سخن گفتن از دانش انسانی و اقتصادی محض، بدون پشتوانه‌های اخلاقی، تاریخی و فلسفی، امری غیرممکن است. آنچه در فلسفه علم مشهور است که مشاهدات دانشمندان در علوم، نظریه‌بار^۲ هستند (چالمرز، ۱۳۹۰)، با اینکه توضیحی لازم از نحوه مواجهه ما با مشاهدات است، اما کافی نیست. مشاهدات دانشمندان در علوم انسانی نه تنها بار نظریه‌های پیشین را به‌دوش می‌کشند، بلکه همراه با بار مذهبی (در معنای مورد استفاده صدر) نیز هستند. باری که دانشمندان علوم انسانی در سطح مشاهدات و تبیین پدیده‌های انسانی وارد تفسیر پدیده‌های اجتماعی می‌کنند، بیش از بار نظری است. از این‌رو است که راه علم از مسیر پایه‌های فکری، فلسفی و نظری ارائه شده توسط مکاتب فکری و اقتصادی عبور می‌کند. بدین جهت می‌توان علم اقتصاد سرمایه‌داری با مکاتب مختلف، علم اقتصاد مارکسیستی و یا علم اقتصاد اسلامی داشت.

این رویکرد سازمانی و بسته‌ای، که بسیاری از امور پیش از ورود به کارزار علمی تعیین شده‌اند، در دیدگاه پارادایمی کوهن نیز موج می‌زند. به نظر او تلاش‌های علمی بعد از شکل‌گیری پارادایم، صرفاً برای حل مسائل و معماهای پارادایم است، نه تولید نظریه‌های جدید (کوهن، ۱۳۸۹: ۷۰)، و مشاهدات تجربی و تفسیر آنها، اگر منطبق با پارادایم نباشد، باید تعدیل شود تا علمی باشد (همان: ۸۵)؛ به گونه‌ای که هر پارادایم، عینکی بر دید پژوهندگان علم عادی می‌نهد که واقعیات تجربی را با آن عینک تفسیر کنند (همان: ۱۵۷-۱۵۸). بنابراین، مشاهدات

1. objective
2. theory laden

تجربی و آزمایشی، بر حسب پارادایم، گزینش و تفسیر می‌شوند و ادعای تجربه مشاهدتی محض، قابل دفاع نیست (همان: ۱۶۱-۱۶۲).

تمام تلاش رویکرد علمی و پارادایم در این است که استلزامات نظریه و مذهب به عنوان پشتوانه‌های نظری کار علمی حفظ شوند. به‌طور نمونه صدر نظریه توزیعی که در اسلام وجود دارد را از نظریه مارکسیستی متفاوت می‌داند؛ زیرا مارکسیسم روابط انسان را تابع تغییرات رابطه انسان با طبیعت، به تبع ابزار تولید، می‌داند و از این طریق، شکل تولید را با روش توزیع مربوط می‌داند. اما در اسلام حق خاص در منابع طبیعی بر پایه کار استوار است و حقوقی که در جوامع انسانی میان انسان‌ها وجود دارد با دگرگونی روابط میان انسان و طبیعت و ابزار کار، تغییر نمی‌کند و جزو امور ثابت است. این نظریه‌ها در واقع شکل‌دهنده به نظریه عدالت، در هر یک از رویکردهای علمی، محسوب می‌شوند که بخش مذهبی هر رویکرد را تأمین می‌کنند (صدر، ۱۴۳۳: ۸۰۱-۸۰۲). با این وصف، نظریه‌ها هستند که به عنوان پیشینه فعالیت‌های تحقیقاتی دانشمندان محسوب می‌شوند و تجمیع این نظریه‌ها در کنار شرایط دیگر، شکل‌دهنده به مذهب است.

بر این اساس، وظیفه تفسیری علم، هم در دیدگاه شهیدصدر و هم کوهن، مورد پذیرش است. زیرا هر دو اذعان دارند که تجربه را نمی‌توان بدون ملاحظه پیش‌فرض‌ها و مقبولاتی که دانشمند پیش از ورود به فعالیت علمی پذیرفته است به‌عنوان علم و تفسیر واقعیت پذیرفت. بدین نحو که نظریه و مذهب، با نظریاتی که درون خود دارد، هم در مذهب مارکسیستی، هم سرمایه‌داری و البته اسلامی، عینک‌هایی را در اختیار دانشمندان خود قرار می‌دهند که واقعیت را با آن ببینند. با این حال، نظریه در علوم انسانی و علوم طبیعی تفاوت‌هایی دارد. این تفاوت‌ها، هویت علم انسانی را از علم طبیعی متمایز می‌سازند، اما در عین حال، مانعی برای کلیت و اصل نقش تفسیری نظریه و در مرحله‌ای دیگر، نقش مذهب در علم، ایجاد نمی‌کنند؛ چرا که نظریه در علوم انسانی درصدد تبیین پدیده‌های انسانی است، اما در علوم طبیعی به دنبال تبیین پدیده‌های جهان طبیعت.

سوم: نیاز در برابر مسئله

دو مؤلفه «نیاز اجتماعی» در تفسیر شهیدصدر از علم، و «مسئله» در بیان کوهن، به‌عنوان اموری که لازم است علم عهده‌دار رفع آنها باشد، قرابت نسبی با یکدیگر دارند. صدر دو تفسیر از

چیستی علم ارائه می‌کند و در نهایت، نظر خود در مورد چیستی علم را چنین بیان می‌کند:
الف: علم، پویایی در بیان عقلی نیاز اجتماعی است؛ این بیان عقلی در حال تغییر است.
ب: علم، دارای حرکت و خط سیر اصیلی است که از شرایط روان‌شناختی و تاریخ خاصی برخوردار است (همان: ۱۵۲).

نظر نهایی: اگر ما حرکت علمی را با اصالت خود و دگرگونی‌های خود بر طبق تراکم، مشارکت و شروط روان‌شناختی افکار، در نظر نگیریم این کشف علمی و نیز، علم به‌نحو عام، را نخواهیم یافت (صدر، ۱۴۳۳: ۱۵۶).

گرچه صدر در اقتصادنا کلیت این بحث را مطرح می‌کند، اما تفصیل آن را در اثر دیگر خود با عنوان *المدرسه القرآنیة* (۱۳۵۸) ارائه می‌کند. به نظر وی رویکردهای علمی در هر دوره تاریخی پس از مواجهه با تجربه‌های بشری و بررسی مشکلات زندگی، راه‌حل‌های بشری و مناطق حل نشده توسط بشر، با ره‌آوردی عظیم و توشه‌ای گرانبار از میراث فرهنگی و علمی بشری، آن مسئله بشری را طراحی می‌کند (همان: ۲۹-۳۰) تا با پاسخی که برای آن در یک فرایند معرفتی فراهم می‌کند بتواند نظریه بنیادین درباره این موضوع را کشف کند (همان: ۴۶-۴۷).

به‌نظر کوهن، علم در هر صورت، پیشرفت را داراست؛ زیرا اگر علم عادی باشد، درون یک پارادایم رخ می‌دهد و وظیفه‌اش حل مسائل علم است، که خود نوعی پیشرفت و توسعه پارادایم است (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۹۸-۲۰۲). از دیدگاه او واحد دستاورد علمی، در دیدگاه پارادایمی، مسئله حل شده است. همچنین دو شرط پذیرش پارادایم جدید توسط دانشمندان عبارت است از: ۱- پارادایم جدید، حل‌کننده مسئله برجسته و عموماً شناخته‌شده‌ای است که به هیچ شیوه دیگری نمی‌شد از عهده حل آن برآمد. ۲- پارادایم جدید باید نوید دهد که بخش نسبتاً بزرگی از توانایی حل مسائل را که به‌واسطه پارادایم‌های پیشین حاصل شده است، حفظ می‌کند (همان: ۲۰۸). جنبه اجتماعی‌ای که مسائل علم پیدا می‌کنند پیوند اصلی آنها را در شکل‌گیری پارادایم نشان می‌دهد. به‌نظر کوهن «دانشمندان فقط برای مخاطبانی از صنف خود کار می‌کنند؛ مخاطبانی که در ارزش‌ها و آرای وی شریک هستند» (همان: ۲۰۳).

نیاز اجتماعی که صدر بدان اشاره می‌کند در واقع اشاره به مسائل علمی است که کوهن بدان می‌پردازد، با این تفاوت که نیازهای اجتماعی در کلام صدر جامعه بزرگ‌تری از جامعه علمی

کوهن را دربر می‌گیرد؛ زیرا دغدغه پارادایم، حل مسائل دانشمندان است، اما در دیدگاه صدر دانشمندان آنگاه که منعکس‌کننده نیاز اجتماعی و واقعیت زندگی بشری باشند، معتبر هستند. از همین منظره است که رویکرد رئالیستی صدر از کوهن فاصله می‌گیرد؛ زیرا جامعه علمی در اندیشه کوهن ملاک اعتبار علمی بودن مسائل و نظریات می‌شود. در رویکرد صدر تمام ملاک علمی بودن مسئله، پذیرش جامعه علمی نیست، بلکه مبنای اصلی مسئله، در نیازهای بشریت نهفته است و آنگاه این نیاز در یک فرایند علمی اجتماعی تبدیل به مسئله جامعه دانشمندان می‌شود. این پایه واقعی برای شناسایی مسائل علمی موجب می‌شود زمینه‌های رئالیستی، مسئله علمی را در اختیار جامعه دانشمندان قرار دهد، نه سوبژکتیویته^۱ حاکم بر علم پارادایمی کوهن.

چهارم: ساختار نظریه پردازی

نظریه از ارکان اصلی علم محسوب می‌شود که مورد توجه محمدباقر صدر و توماس کوهن است. ترسیم چارچوب ورود به نظریه یا سطوح مختلف نظریه‌پردازی از اصول رویکردی و پارادایمی محسوب می‌شود. نظریه در بالاترین سطح خود لازم است به اصول پارادایمی یا مذهبی اشاره داشته باشد، که به‌طور نمونه «کنش» انسانی از جمله این اصول در علوم انسانی است (Coleman, 1990: 13).

نظریه و چیستی آن، در دیدگاه کوهن جایگاه ویژه‌ای دارد. اگرچه او بر این باور است که نظریه به مشاهدات جهت می‌دهد، اما آن را تنها ویژگی نمی‌داند، بلکه به نظر او تا نظریه درون پارادایم شکل نگیرد، نظریه محسوب نمی‌شود. ممکن است دیدگاه‌هایی در میان محققان وجود داشته باشد که توانایی تبیین واقعیات جهان طبیعت را داشته باشند اما تا اقبال عمومی پیدا نکنند و وجه مشترک دانشمندان نشوند، نمی‌توان بدان اطلاق نظریه کرد. وی درباره نورشناسی تصریح می‌کند که پیش از نیوتن «گرچه کاوشگران آن حوزه همگی دانشمند بودند، لیکن نتیجه نهایی فعالیت آنها چیزی کمتر از علم بود» (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۲). همین نظریه، وقتی مورد پذیرش قرار گرفت کار مهمی را درون پارادایم انجام می‌دهد؛ زیرا پژوهش‌های علم عادی، معطوف به بسط و تفصیل پدیده‌ها و نظریه‌هایی هستند که پارادایم پیشاپیش آنها را در اختیار گذاشته است

(همان: ۵۵). پارادایم و نظریه‌های علمی داخل آن، برای مشاهده و تفسیر طبیعت هستند. بنابراین، هرآنچه طبیعت شمرده نشود درون پارادایم و نظریه نیست. نظریه‌های درون پارادایم، وظیفه بسط و تفصیل نظریه‌های پیشین را دارند و می‌توان گفت، نظریه‌های لایه‌های بعدی هستند. تلاش‌های علمی بعد از شکل‌گیری پارادایم، صرفاً برای حل مسائل و معماهای پارادایم است، نه تولید نظریه‌های جدید (کوهن، همان: ۷۰). با این وصف، از دیدگاه کوهن پارادایم‌ها دائماً در حال تولید نظریه و به‌ویژه نظریات اساسی نیستند، بلکه بسندگی نظری در دوره‌ای از رشد پارادایم موجب می‌شود دانشمندان تنها ذیل نظریه‌های موجود، فعالیت علمی خود را ادامه دهند. کوهن این مطلب را در کتاب *تنش جوهری* (۱۹۷۷) نیز به تفصیل تبیین می‌کند:

«پروژه‌های علمی هنجاری، که به بسط یک پارادایم و سنت علمی می‌انجامند، کار اغلب دانشمندان هر زمان است. یعنی تحقیقاتی تجربی بر روی نمونه‌های تجربی. این سنخ تحقیقات موجب انقلاب پارادایمی و ارائه نظریه‌های بنیادین نمی‌شود و این سنخ دانشمندان فقط حل‌کننده معماهای یک پارادایم هستند» (کوهن، ۱۳۹۷: ۲۶۴).

کوهن در ترسیم نسبت نظریه‌پردازی و سطوح فلسفی پارادایم توضیح می‌دهد که ورود به نظریه‌پردازی علمی، نباید از سطح مابعدالطبیعی باشد، بلکه معیار، تجربه (روش و نمونه معیار آزمایشی) است. به این لحاظ، نظریه سه‌گونه است: پارادایمی، پیشاپارادایمی و در زمان بحران. به نظر او دو قسم اول و سوم، غالباً ظنی و مجمل هستند. نظریه بحرانی، در صورتی که با آزمایش هم‌خوان همراه شود، پارادایم جدید را می‌سازد (کوهن، ۱۳۸۹: ۹۴). با این وصف، اهمیت نظریه تا بدان میزان می‌تواند ارتقا یابد که انتقال پارادایمی^۱ را ایجاب کند. کوهن تفاوت مکاتب علمی پیشاپارادایمی و پارادایم را در این می‌داند که مکاتب علمی بر اساس دیدگاه‌های مابعدالطبیعی وارد نظریه‌پردازی می‌شوند، ولی پارادایم، بر اساس وجه مشترک مکاتب علمی، با تکیه بر تجربه، نظریه‌پردازی می‌کند. در واقع، از میان مکاتب مختلف، نظریه غالب، تبدیل به پارادایم می‌شود (همان: ۴۸).

صدر اما برای رساندن جامعه علمی به علم اجتماعی و از آن جمله اقتصاد، مسیر عبور از واقعیت زندگی به سوی انتزاع را در پیش می‌گیرد. به نظر او نظریه‌ها گاه در لایه‌ای از رویکرد

علمی و نزدیک به مسائل زندگی اجتماعی و فردی شکل می‌گیرند و گاه در لایه‌های عمیق‌تر و در سطوح مذهب یا لایه‌های پیش‌علمی. به‌طور نمونه، فتوای فقیه، یک نظریه درباره یکی از مسائل زندگی است؛ زیرا پرسش مکلف درباره رفتارهای فردی و اجتماعی در مورد نحوه خرید و فروش، تعامل با خانواده و همسایه و...، مسائلی است که او در زندگی عادی با آنها مواجه می‌شود و به‌دنبال دیدگاه شریعت درباره آنهاست. اما سطح دیگری از نظریه نیز وجود دارد که لزوماً دانشمندان به‌شکلی آگاهانه از آنها استفاده نمی‌کنند، بلکه پیش‌فرض‌های مشترک ایشان است. این سطح از نظریه، یک وضعیت میانی در نظریه‌پردازی دارد که یکی از وظایف رویکرد اجتهادی خاص صدر ارائه راه رسیدن به این نوع نظریه است. وی برای اینکه به وجه مشترک، به‌عنوان نظریه پیش‌فرض، دسترسی پیدا کند در برخی موقعیت‌ها نظریه شخصی خود در سطوح نزدیک به مسائل زندگی را کنار می‌نهد و در اقتصادنا بیان می‌کند که چه‌بسا این کتاب آرای را دربرداشته باشد که از جهت فقهی مخالف اجتهاد نویسنده در آن مورد خاص باشد، و از طریق روایات همان فتاوی شرعی هستند، تلاش می‌کند به زیربناها که همان امر مشترک پشتیبان همه این نظرات فتوایی است، برسد (صدر، ۱۴۳۳: ۴۲ و ۴۱۲-۴۱۳). این زیربناها در واقع نظریه‌های آن لایه‌ای از رویکرد علمی هستند که با فاصله بیشتری از زندگی اجتماعی قرار دارند. در مجموع، می‌توان در ایده صدر، نظریه کاربردی و نظریه مذهبی را از نوع نظریه پارادایمی محسوب کرد، چه اینکه از نظریه‌های پیش‌پارادایمی که در عبارت کوهن است، در عبارت صدر با عنوان «النظریات الاساسیة» یاد می‌شود (همان: ۴۲۴). با این وصف، ما سه سطح از نظریه را در آرای صدر مشاهده می‌کنیم: «نظریه اساسی»، «نظریه انتزاعی» و «نظریه کاربردی». از متن کوهن برمی‌آید که از دیدگاه وی، پیش از شکل‌گیری پارادایم با بهره‌گیری از روش‌های تجربی، دیدگاه‌های مابعدالطبیعی به مشاهدات جهت می‌دادند و مکاتب مختلف با این مبناهای مابعدالطبیعی، مفاهیم، پدیدارها و فنونی را به‌کار می‌گرفتند و به‌مطالعه امور می‌پرداختند. نظریه‌هایی که در این مکاتب شکل می‌گرفت، هویت علمی نداشت (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۵).

صدر از نقطه آغاز نظریه‌ها نیز سخن می‌گوید. به‌نظر او نظریه‌ها از سطح کاربردی آغاز می‌شوند. نظریه‌های کاربردی به‌واسطه نظریه‌هایی انتزاعی پشتیبانی می‌شوند، اما نظریه‌های انتزاعی به‌شکل ناخودآگاه در فعالیت‌های علمی مجتهدان حضور دارند. یکی از اهداف صدر رسیدن به

سازوکاری برای کشف این نظریه‌های مشترک میان مجتهدان است. بنابراین ایشان درصدد ساخت نظریه نیست، بلکه در پی کشف نظریه از جامعه علمی است (همان: ۴۳۳).

نکته مهم دیگر، ملاک اعتبار نظریه است. به نظر کوهن برای اینکه نظریه‌ای به منزله پارادایم پذیرفته شود، لازم است بهتر از رقبایش به نظر آید، اما لازم نیست تمام واقعیات تجربی‌ای را که با آنها مواجه می‌شود تبیین کند. این پارادایم جامع، مشترک میان تمام مکاتب نظری مختلف در علم است (کوهن، ۱۳۸۹: ۴۸). کوهن اصطلاح «نظریه پارادایمی» را بر نظریه‌های بعد از شکل‌گیری پارادایم اطلاق می‌کند. این نظریه‌ها اگر طبیعت را با آنچه پارادایم می‌گوید مطابق نینند، مجبور به تعدیل نظریه خود هستند تا با پارادایم سازگار شوند (همان: ۸۵).

با اینکه دو نوع ورود به ساخت نظریه و کشف نظریه را در مقایسه آرای صدر و کوهن مشاهده می‌کنیم، اما سطوح سه‌گانه‌ای که هر یک از این دو اندیشمند برای نظریه می‌سازند و اشاراتی که به سطوح نزدیک به واقعیت تجربی و انتزاعی و مابعدطبیعی دارند، از وجوه مشترک این دو دیدگاه است.

جمع‌بندی مؤلفه‌های مشترک همسو

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت محمدباقر صدر کلیت یک دستگاه علمی، که شامل مراحل پیشینی و پسینی می‌شوند، را ذیل عنوان رویکرد (اتجاه) قرار می‌دهد و کار علمی را تفسیر واقعیت می‌داند که مبتنی بر اصول و نظریات پیشینی هستند. این اصول و نظریات در بخش مذهبی هر رویکرد علمی مورد بررسی قرار می‌گیرد و نظریه‌ها هستند که فعالیت علمی را امکان‌پذیر می‌سازند. با این حال، مسائلی در رویکردهای علمی شکل می‌گیرد که این مسائل در اساسی‌ترین شکل خود مسائل انسان هستند که در طول تاریخ خود را نشان می‌دهد. لازم است این مسائل را از مسائلی که در حالت سوبجکتیو جمعی شکل می‌گیرند، متمایز ساخت. پاسخ به این مسائل است که نظریه‌های اساسی را می‌سازد. با این وصف، این نظریه‌ها افزون بر اینکه باید از انسجام درونی با جامعه علمی برخوردار باشند، لازم است با واقعیتهای مستقل از جامعه علمی خود را به سنجش بگیرند.

ب) مؤلفه‌های مشترک غیرهمسو

اول: اعتبارسنجی علم (ابتنای بر واقعیت در برابر ابتناء بر جامعه دانشمندان و نیازها)

آنچه به‌عنوان شرط لازم، ادراکات و داده‌ها را تبدیل به علم می‌کند، امکان سنجش اعتبار یا امکان اثبات و ابطال آن است. از این‌رو دانش به‌شکل کلی، و علم به‌صورت خاص، برای روشن کردن حوزه معرفتی که با آن مرتبط است، ملاک‌هایی برای علمی بودن یا علمی نبودن مشخص می‌کند که تخطی از آن ملاک‌ها داده‌ها یا ادراکات مربوطه را از گردونه علم کنار می‌گذارد. این بحث در فلسفه علم با عنوان دمارکیشن^۱ شناخته می‌شود (Popper, 1994). دیدگاه‌های کلان فلسفه علمی ملاک‌های علمی بودن را شناسایی کرده، نحوه کاربرد آنها را در علم نشان می‌دهد. از اصول دیدگاه کوهن این است که صدق و کذب نظریه در علم عادی، با تطابق و عدم تطابق با واقعیت تجربی تعیین نمی‌شود، بلکه مسئله پژوهش موجودیت خود را از پارادایم می‌گیرد، و عدم تطابق آن با واقعیت تجربی، مساوی با ناتوانی دانشمند تلقی می‌شود، نه بی‌اعتباری نظریه (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۱۳-۱۱۴). نهایتاً، موارد عدم تطابق، به‌عنوان موارد نقض نظریه کنار گذاشته می‌شوند، ولی خود نظریه همچنان پابرجاست، مگر اینکه مرحله بحران فرا رسد (همان: ۱۱۵).

از دیدگاه کوهن، به‌کل باید نظریه صدق را کنار گذاشت. وی به‌جای صدق، بحث اعتبار را مطرح می‌کند (همان: ۱۸۲-۱۸۳). او بحث اثبات را به‌این لحاظ که نظریه در صورت مطابقت با واقع، معتبر است، رد می‌کند و دیدگاه‌های اثبات‌گرا درباره نظریه را، در بهترین حالت همچون انتخاب طبیعی می‌داند؛ از این جهت که انتخاب طبیعی قابل زیست‌ترین یا بقاپذیرترین را از میان بدیل‌های واقعی موجود در یک وضعیت خاص تاریخی برمی‌گزیند (همان: ۱۸۴). او کشف واقع را هدف علم نمی‌داند؛ و بر این باور است که اعتبار علم، به اتفاق «جامعه دانشمندان» در یک پارادایم بوده، اعتبارسنجی فراپارادایمی بی‌معنا است. او روش تولید علم را تحقیق تجربی دانسته و برای تولید علم هدف قائل نیست؛ زیرا هویتی تاریخی و اجتماعی دارد که در پارادایم معنا پیدا می‌کند. در نتیجه از دیدگاه او، در اعتبار علم، این مؤلفه‌ها دخیل است: اصول

پارادایمی، اتفاق جامعه دانشمندان، حل مسائل طبیعت و تجربی بودن (همان: ۲۱۰ و ۲۱۸).
وقتی پرسش از عینیت در علم می‌شود، پاسخ جالبی از کوهن دریافت می‌کنیم که هرگونه برداشت از عینیت با عنوان تطابق با شیء بیرونی (اوبژه) را نفی می‌کند (HoYRUP, 2000: 328). پیشرفت معرفتی به سوی صدق جامع‌تر را در پارادایم کوهنی به این نحو می‌توان فهمید که در واقع چیزی جز فرایندی به سوی عینیت بزرگتری از سوژکتیویته آن نیست (Ibid: 330-331). مک‌کلاپ^۱ از صاحب‌نظران روش‌شناسی و اقتصاد در مقام تقریر دیدگاه ویندل‌باند^۲ از فلاسفه نئوکانتی در مورد هویت آگزیوماتیک^۳ علوم تجربی می‌گوید: «نباید اینگونه تصور شود که علوم تجربی به شکلی جامع بر واقعیات^۴ مبتنی هستند» (Machlup, 1978: 14).
شهید صدر اما در بررسی مکاتب، از مبنای رئالیستی که دانشمندان در پی آن هستند عدول نکرده، حضور واقعیت به‌عنوان ابزار ارزیابی مذهب علمی را امری تثبیت‌شده می‌داند (صدر، ۱۴۳۳: ۵۵). در سطح علمی، این تجربه است که می‌تواند میزان کامیابی نظریه در تفسیر واقعیت را نشان دهد، اما در مرحله پیشا‌علمی (مذهبی)، سه امر را برای قضاوت میان مبانی مذاهب علمی دارای اعتبار می‌داند:

اول: واقعیت تاریخی که یک مذهب درصدد تفسیر آن است؛

دوم: انسجام درونی قوانین و نظریات داخلی یک رویکرد؛

سوم: بررسی استدلال‌های ثابت‌کننده نظریه‌های بنیادین، که مذهب فکری بر آن اساس بنا می‌شود.
به‌طور نمونه ایشان بعد از بررسی نظریه ماتریالیسم تاریخی در مکتب مارکسیسم بیان می‌کند که «در بررسی قوانین و مراحل ماتریالیسم تاریخی، به نتایج غیرمارکسیستی رسیدیم و با کمال وضوح دانستیم که واقعیت تاریخی توده‌ها در مسیر مکتب ماتریالیسم تاریخی نبوده و شکل اجتماعی خویش را از وضع نیروهای تولیدی و تضادها و قوانین آن نمی‌گیرد. آنچه مسلم است اینکه همه آن تضادها براساس «قانون ارزش» مارکسیستی و «ارزش اضافی» پی‌ریزی شده است. اگر خطای این دو پایه اساسی ثابت شود، طبیعتاً همه ساختمان مارکسیسم فرو می‌ریزد» (همان: ص ۲۵۰).

1. Machlup
2. Windelband
3. axiomatic
4. facts

این دو جهت‌گیری میان کوهن و صدر تا بدان‌حد شدید است که به‌نظر کوهن کار پارادایم‌ها این است که به دانشمندان بگویند طبیعت حاوی چه موجوداتی هست یا نیست و نیز بگویند آن موجودات چگونه رفتار می‌کنند (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۴۳). به‌نظر صدر در علم عادی، تلاش می‌شود تا طبیعت با پارادایم منطبق شود (همان: ۱۶۹)، در حالی که معتقد است گرچه ممکن است چنین فعالیتی از طرف دانشمندان واقع شود، اما بر این کار نمی‌توان نام علم نهاد.

دوم: «نسبیت سوبجکتیو» و «قیاس‌ناپذیری پارادایمی»

«نسبیت سوبجکتیو»^۱ (صدر، ۱۴۳۳: ۱۴۷) در اندیشه صدر، و «قیاس‌ناپذیری»^۲ در دیدگاه کوهن (Kuhn, 1970: 148)، دو اصطلاح برای اشاره به دو اصل فلسفه علمی هستند. این دو اصل در مرتبه اعتبارسنجی معرفت علمی و مقایسه رویکردها و پارادایم‌های علمی کارایی دارند. بنابراین نسبیت سوبجکتیو، حقیقت، مطابق با تصور واقع عینی نیست، بلکه مطابق است با تصور شرایط خاصی که در ترکیب جسمی و روحی فرد. با این وصف، حقیقت به نسبت با هر شخصی، آن چیزی است که مطابق با ترکیب خاص اوست، نه آنچه که مطابق با واقع خارجی است؛ و از این جهت، نسبیت سوبجکتیو است که نسبت به فردی با فرد دیگر متفاوت می‌شود و چیزی که برای یک شخص حقیقت است برای شخص دیگری حقیقت نیست (صدر، ۱۴۳۳: ۳، ۱۴۸). در مقابل، کوهن قیاس‌ناپذیری را در معنایی اجتماعی‌تر استفاده می‌کند و قائل است: نظریه‌های رقیب، قیاس‌ناپذیر هستند؛ زیرا گرچه از الفاظ مشترک استفاده می‌کنند، ولی الفاظ به‌کار رفته، معانی مختص به هر جامعه زبانی را دارد (کوهن، ۱۳۸۹: ۲۴۱). این امر به‌دلیل سیر کردن در دنیاهای زبانی و بازی‌های زبانی مختلف است که هر جامعه زبانی برای خود دارد. بنابراین، برای فهم نظریه رقیب، باید تلاش کرد تا نظریه او را ترجمه کرد و آن را با فهم بازی زبانی خاص خودش فهمید (همان: ۲۴۶-۲۴۷). با این تفاوت که صدر این مسئله را به‌عنوان امر اجتماعی

۱. النسبیه الذاتیه

یکی از مترجمان کتاب اقتصادنا این واژه را به «نسبیت ذهنی» ترجمه کرده است (صدر، ۱۳۴۸ ص. ۱۳۷). ذاتی در عبارات صدر معادل سوبجکتیو است و چنانکه نمی‌توان سوبجکتیو را لزوماً ذهنی دانست، ذاتی را نیز نمی‌توان ذهنی ترجمه کرد.

واقع شده در برخی رویکردهای علمی می‌پذیرد، اما آن را «حقیقی» و در نتیجه درست نمی‌داند. از آنجا که کوهن تمایزی میان وفاق اجتماعی دانشمندان و حقیقت مستقل از ایشان قائل نیست، آن را می‌پذیرد. مسئله تمایز میان حقیقت و واقعیت، اشاره به این مطلب دارد که ممکن است دیدگاه، رویکرد و وضعیت اجتماعی در جهان خارج واقعی باشد و گروهی از انسان‌ها آن را پذیرفته باشند و وضعیت سوبجکتیوی را برای خود ساخته باشند و همچنین جامعه سازوکارها و ساختارهایی بر آن اساس شکل داده باشد که از آن جمله است: مذاهب مختلف علمی. اما این مذاهب و این واقعیت‌هایی که بخشی از زندگی بشر را شکل داده‌اند، حقیقی نیستند.

از دیدگاه کوهن، مفاهیم و بار معنایی آنها در پارادایم‌های مختلف کاملاً متفاوت می‌شود، بنابراین پارادایم‌ها قیاس‌ناپذیراند. حامیان پارادایم‌های رقیب کار و حرفه خود را در جهان‌های متفاوت صورت می‌بخشند. آنان در برخی حیطه‌ها چیزهای متفاوتی می‌بینند، و آن چیزها را در روابط متفاوتی نسبت به یکدیگر می‌بینند (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۸۷-۱۸۸). این جهت‌گیری، پیوند محکمی با دیدگاه قبلی کوهن در مورد چگونگی اعتبارسنجی علم و ارجاع آن به جامعه علمی دارد.

در سوی دیگر ساختار کتاب *اقتصادنا* حاوی مقایسه میان مذاهب علمی حاضر در علوم انسانی و اقتصادی است و در صدد قیاس و سنجش مفاهیم و سازوکارهای علمی و مذهبی هریک از رویکردهای علمی در راستای اعتبارسنجی آنهاست. صدر با نفوذ به لایه‌های متافیزیکی مذاهب علمی نشان می‌دهد که اگر ما واقعیتی را ورای اجماع اندیشمندان یک جریان علمی بپذیریم، چگونه یک واژه مانند «توزیع» یا «ملکیت» می‌تواند در جریان‌های علمی مختلف، معانی مختلف پیدا کند (صدر، ۱۴۳۳: ۴۳۹ و ۴۸۲). اما این تعدد معانی موجب نمی‌شود میان مصادیقی که هر جریان علمی برای آن واژه بیان می‌کند، نتوان به قضاوت نشست (همان: ص ۵۶۶). به‌طور نمونه، صدر در تقریر بنیان‌های سرمایه‌داری به بحث آزادی به‌عنوان ایده بنیادین این رویکرد می‌پردازد (همان: ۲۹۷)، و تبدل این مفهوم در این رویکرد را به‌صورت مقایسه‌ای نشان می‌دهد (همان: ۳۱۵).

نمونه‌ای از این بحث در خصوص نظریه «ارزش» شهید صدر در بحث کمیابی است. وی با یک تحلیل مفهومی به ما نشان می‌دهد که با واکاوی مؤلفه‌های یک نظریه می‌توان زمینه‌های

مقایسه میان نظریات رویکردهای مختلف علمی را فراهم ساخت. او میان کمیابی مواد خام طبیعی و کمیابی که توسط کار روی ماده طبیعی ایجاد می‌شود، تفاوت می‌نهد و نظریه ارزش را بر دو نوع از کمیابی بنا می‌کند که یکی مبتنی بر اراده انسان‌ها و دیگری مبتنی بر مواد خام طبیعی است. این کمیابی وقتی در اختیار سندیکاهای کارگری قرار می‌گیرد، قیمت نهایی کالا تعیین می‌شود (صدر، ۱۴۳۳: ۲۳۵-۲۳۶). ایشان از این طریق می‌خواهد نشان دهد قیمت کالا که در مکتب سرمایه‌داری مبتنی بر عرضه و تقاضا تعیین می‌شود، فاقد چه ملاک‌هایی برای سنجش است. از این طریق با روشن شدن مؤلفه‌های مفهومی نظریه ارزش، نظریه ارزش در اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری با یکدیگر سنجش پذیر می‌شوند.

از آنجا که کوهن تنها تا سطوح غیربنیادین مباحث پارادایمی پیش رفت، قائل به قیاس ناپذیری پارادایم‌ها شد. به نظر او چون پارادایم‌ها حتی در معنای واژگان نیز دخالت می‌کنند و معنای واژه در یک پارادایم نسبت به پارادایم دیگر تغییر می‌کند، امکان مقایسه پارادایمی از بین می‌رود. این در حالی است که صدر در عین پذیرش واقعیت تغییر معنای واژگان در رویکردهای مختلف، همچنان آنها را سنجش‌پذیر دانسته و نشان می‌دهد که با وجود تعریف خاص مذهب سرمایه‌داری از واژه آزادی چگونه این مفهوم برخلاف اقتضائات اصلی آزادی بشری قرار دارد. به طور نمونه در یک رویکرد انسجام‌گرایانه نشان می‌دهد که مذهب سرمایه‌داری قانونی به نام «قانون آهنین دستمزد» دارد که بار سنگینی بر زندگی کارگران تحمیل می‌کند و این تلقی از آزادی عملاً رقابت آزاد را در بازار از بین می‌برد. او این بحث را از طریق دو اصطلاح «آزادی اجتماعی ذاتی» و «آزادی صوری» پیگیری می‌کند (همان: ۳۰۰-۳۰۹). همچنین با توجه به این اصل که رجوع به واقعیت زندگی می‌تواند ملاک سنجش نظریه‌های مکاتب باشد، در تبیین وضعیت مذهب مارکسیسم می‌گوید که این رویکرد در ارائه نظریه «ارزش کار» که مبتنی بر رقابت کامل و تولید اجتماعی کالاست نتوانسته از شواهد زندگی اجتماعی کمک بگیرد. از این رو، نظریه مارکسیسم تبدیل به نظریه‌ای تجریدی شده و مشکلات تولید شده توسط این نظریه در جریان علمی، برون‌فکنی شده و به مذهب رقیب که سرمایه‌داری باشد، منتسب شده است (همان: ۲۱۰).

این دو نمونه بحث از مذاهب علمی و مقایسه مفاهیم اصلی در آنها همانند آزادی، ارزش،

رقابت کامل و مفاهیم بنیادین دیگر در سازوکار تاریخی و معرفتی خاص، نشان از این دارد که از دیدگاه صدر نه تنها رویکردهای علمی قیاس‌پذیرند، بلکه برای انتخاب درست مذهب فکری، لازم است این مقایسه انجام شود.

سوم: امکان طراحی و ارزیابی بی‌طرف در مقابل عدم امکان آن

از دیدگاه کوهن نظام زبانی یا مفهومی که به‌طور علمی یا تجربی در سنجش دیدگاه‌های پارادایمی بی‌طرف باشد، امکان‌پذیر نیست؛ ساختن آزمون‌ها و نظریه‌ها می‌باید از درون این یا آن سنت مبتنی بر پارادایم آغاز شود (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

به‌رغم این ادعا، اگر بتوان به ملاکی برای علمی بودن دست یافت که وابسته به پذیرش جامعه علمی نباشد، و زبانی وجود داشته باشد که بتواند منعکس‌کننده امور واقع باشد، در این حالت می‌توان به‌شکلی بی‌طرف، مدعیات یک دانش را به‌قضاوت نشست. مشکلی که ایده کوهن برای پیشرفت علم ایجاد می‌کند این است که راه را برای مراودات علمی میان پارادایم‌ها و ایجاد گفتگو میان اندیشمندان دو پارادایم فکری به شکل بنیادینی سد می‌کند. با این حال، نوعی از همراهی ایده صدر و کوهن با یکدیگر را می‌توان پذیرفت. صدر بخش مذهب را از بخش علم جدا می‌کند. بدین معنا که نظریه‌ها و مبانی را در سطح مذهب، و مطالعه تجربی در مورد نسبت‌ها و روابط میان پدیده‌های انسانی و اقتصادی را در سطح علم قرار می‌دهد. از این تقسیم‌بندی می‌توان به این ایده نزدیک شد که علم دائماً با پشتوانه مبانی و نظریه‌ها وارد فعالیت شناسایی می‌شود. این ایده را در اندیشه‌های پوپر در نقد و انکار ایده فرانسیس بیکن، آنجا که بیکن از مشاهده‌ای در علم سخن می‌گوید که همراه با آزاد کردن خود از پیش‌داوری است، می‌توان دید. او حتی قدمی فراتر می‌نهد و چنین توهمی را در جریان علم خطرناک توصیف می‌کند (Popper, 1994: 86)؛ بدین معنا که بدون نظریه و بدون حضور مبانی فلسفی نمی‌توان فعالیت علمی داشت. این نوع تقریر از چیستی علم می‌تواند نوعی از عدم امکان بی‌طرفی را در مناسبات علمی به‌دنبال داشته باشد؛ حرفی که در مورد ایده پارادایم‌ها نیز گفته می‌شود که نظریه‌ها و روش‌ها دائماً در خدمت پارادایم هستند و در صدد بازتولید آن هستند (کوهن، ۱۳۸۹: ۷۰). اما این حرف چه از جانب کوهن، پوپر یا صدر باشد، گرچه به‌شکل موقعیت خاص،

قضاوت جانب‌دارانه را روا می‌دارد، مانعی برای قضاوت بی‌طرفانه در جریان علم ایجاد نمی‌کند؛ زیرا رجوع به نظریه‌ها و مبانی بر اساس سنجش آن نظریه‌ها و مبانی با واقعیت، و همچنین انسجام درونی را پایه‌ای برای این قضاوت بی‌طرفانه می‌داند.

از جمله مؤلفه‌هایی که صدر برای سنجش مفاهیم و نظام مفاهیم یک مکتب به‌کار می‌گیرد در سطح زبان نیست، بلکه او ضمن عبور از زبان به واقعیت، در پس زبان اشاره می‌کند. به نظر او واقعیت‌های رخ داده در یک مذهب علمی در مرحله اجرا نشان‌گر تضادهای درونی یک مکتب در پابندی به مفاهیمی است که یک رویکرد فکری از آنها استفاده می‌کند. بر طبق نظریه «ارزش» اسمیت و ریکاردو در رویکرد سرمایه‌داری کلاسیک، تنها «کار» پایه ارزش است. این نظام نظری وقتی به موضوع فاصله زمانی میان بهره‌برداری از محصول و تهیه محصولات برای فروش وارد می‌شود، در واقع زمان را به‌عنوان عامل دیگری تفسیر می‌کند که ارزش‌آفرین است. این عدول از نظریه‌ها در رویکردهای علمی، خود نشان از امکان ارزیابی بی‌طرف در نظریه‌ها دارد (صدر، ۱۴۳۳: ۲۰۶).

از جمله موارد دیگر تاریخی برای ارزیابی نظریه‌ها در سطوح بنیادین، ارزیابی نظریه مارکس در تفسیر کمون اولیه^۱ است. به نظر صدر، مارکسیسم به گزینش معلوماتی گرایش دارد که به نفع نظریه‌اش باشد و به‌جای بکارگیری معلومات برای گسترش نظریه و آزمایش نظریه در پرتو آن، با مفروض گرفتن درستی و ارزشمندی نظریه، معلومات و اخبار را به‌واسطه آن، گزینش می‌کند (همان: ۱۷۲).

چهارم: منابع معرفتی

مجموع منابع معرفتی بیان‌شده در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی*، عبارتند از: تجربه، متافیزیک، شهود شخصی و اجماع دانشمندان. در نسبت‌سنجی میان منابع معرفتی چهارگانه، «متافیزیک» به‌عنوان پیش‌فرض ارزشی جامعه دانشمندان لحاظ می‌شود. «تجربه»، در مقام داور کارساز است، «اجماع دانشمندان» نظریه و رای تجربه را، که همان تفسیر طبیعت است، تأمین می‌کند و «شهود شخصی» بر پایه آموزش‌های مبتنی بر وجه مشترک جامعه دانشمندان،

توضیح‌دهنده سلیقه‌های شخصی در یک حوزه تخصصی است (کوهن، ۱۳۸۹: ۷۸ و ۸۰). بنابراین، منبع معرفتی معتبر و اصیل در دیدگاه کوهن، «تجربه» و «اجماع دانشمندان» است، و منبع معرفتی مرجع، «تجربه» می‌باشد.

این در حالی است که منابع معرفتی مورد ارجاع صدر در دو حوزه کلی: «منابع معرفتی مذهب» و «منابع معرفتی علم» دسته‌بندی می‌شوند. آنچه پشتوانه‌های علم را در لایه مذهب شکل می‌دهد در سطحی از خود با واقعیات جهان تجربه، چه تجربه تاریخی و چه غیرتاریخی، قابل ارزیابی است. بنابراین تجربه در سطح داوری، منبع معتبری محسوب می‌شود. با این وصف، حیث داوری تجربه در سطح علم، قوت بیشتری می‌گیرد. اما متافیزیکی که پشتوانه دانش است به‌خودی خود منبع محسوب نمی‌شود، بلکه عقل، تجربه و نظریه استلزام است که می‌تواند اعتبار متافیزیک را برقرار کند. تا اینجا به غیر از منبع عقل، منابع معرفتی نزد کوهن و صدر قرابت قابل توجهی با هم دارند. البته از دیدگاه صدر سطح مذهبی رویکردهای علمی در بخش مهمی از خود وابسته به منابع اجتهادی است، که عبارتند از کتاب خدا و سنت روایت‌شده از معصومین و در طول آنها نظریه‌های فقهی دانشمندان اسلامی (صدر، ۱۴۳۳: ۴۱۲-۴۶۰).

با این وصف، هر دو اندیشمند بر لزوم معرفت مرجع تأکید دارند و همچنین هر دو بر معرفت مرجع بودن تجربه در سطح علمی اتفاق نظر دارند، اما در سطح مذهبی یا متافیزیکی که بنیان‌های پارادایم و رویکرد را شکل می‌دهد دو تفاوت عمده وجود دارد: یکی در نحوه استفاده از عقل در سطح متافیزیک^۱ و دیگری در استفاده از منابع اجتهادی یعنی قرآن و روایات معصومین.

پنجم: هویت روش

همان‌گونه که قوانین و نظریه‌ها در شکل‌گیری رویکردهای علمی نقش حیاتی دارند، روش نیز در سطوح مختلف علمی و پشتوانه‌های فکری-فلسفی آن مؤثر است. به تعبیر کوهن «شیوه‌ها و کاربردهای پارادایمی همان‌قدر برای علم ضروری هستند که قوانین و نظریه‌های پارادایمی» (کوهن، ۱۳۸۹: ۹۳). از دیدگاه کوهن، روش، یک هویت ابزاری دارد؛ ابزاری که کمک می‌کند

۱. تفاوت استفاده از عقل در متافیزیک به جایگاه و محدوده‌های عقل در فلسفه غرب بعد از کانت و استفاده از عقل در فلسفه اسلامی بازگشت دارد.

تا بتوانیم مسائل را حل کنیم.

صدر حوزه روش را گسترده‌تر از ابزار می‌داند و به نحوی منابع و نحوه تعامل با منابع را نیز هویت‌بخش به روش می‌داند؛ زیرا وی مذهب را به‌نوعی روش (طریقه) و علم را تفسیر می‌داند (صدر، ۱۴۳۳: ۴۱۸). او با این تعبیر نشان می‌دهد که علم، محصول روش است و روش در واقع، همان مذهب است؛ پس علم، محصول مذهب علمی است. بنابراین آنچه را علم می‌نامیم، به واسطه اموری پدید می‌آید و پشتیبانی می‌شود که صدر بدان مذهب می‌گوید. این تعبیر گسترده از روش، نزدیک است به آنچه کوهن آن را پشتوانه‌های پارادایمی علم می‌نامد.

از دیدگاه شهید صدر مذهب اقتصادی، هر قاعده‌اساسی در زندگی اجتماعی را شامل می‌شود که با ایده عدالت اجتماعی پیوند دارد و علم، شامل هر نظریه‌ای می‌شود که واقعیت زندگی اقتصادی را بدون سبق ایده یا ایده‌آلی از عدالت تفسیر کند. ایده عدالت، نقطه تمایز میان مذهب و علم است؛ زیرا عدالت، امری حسی یا امری تجربی نیست که آن را بتوان با ابزارهای علمی به دست آورد؛ بلکه عدالت، امری خُلُق‌ی (انسانی و اجتماعی) است (همان: ۴۲۱). بنابراین عدالت به‌مثابه امری مذهبی و خُلُق‌ی در هر رویکرد علمی، منشأ پیدایش قوانین ملکیت خاص، آزادی اقتصادی، لغو بهره یا ملی کردن ابزار تولید خواهد شد که همه اینها در مذهب مندرج می‌شود. اما قانون بازده نزولی، قانون عرضه و تقاضا، قانون آهنین دستمزدها، قانون‌های علمی هستند؛ زیرا درصدد ارزش‌گذاری آن پدیده‌های اقتصادی نیستند (همان: ۴۲۲)، بلکه درصدد شناسایی سازوکار روابط میان پدیده‌های اقتصادی جامعه هستند.

جمع‌بندی مؤلفه‌های مشترک غیرهمسو

ذیل عناوین مؤلفه‌های مشترک غیرهمسو بیش از هر چیز به مؤلفه‌هایی پرداختیم که وجه معرفت‌شناختی یک دستگاه علمی را تأمین می‌کنند: از چگونگی ارتباط دستگاه علمی با واقعیت مستقل از اذهان، تا مفاهیم و اصولی همانند قیاس‌ناپذیری و نسبت سوبجکتیو که هویت کلی و سوبژکتیویته حاکم بر دوره مدرن را در سطح علم به ما نشان می‌دهد. نشان داده شد که داوری بی‌طرف میان رویکردهای علمی و نظریات آنها تنها در یک دستگاه رئالیستی محقق می‌شود، اما نگاه پارادایمی چنین امکانی در اختیار ندارد. ذیل دو عنوان اخیر نیز از منابع معرفتی که هر

دانشی به نسبت با آن می‌تواند دامنه نگاه خود را مشخص کند، سخن رفت. مشاهده شد که صدر منابع معرفتی را تنها محدود به تجربه ندانسته، ملاک‌هایی همراه با عقل، کتاب خدا و سنت را نیز دخیل می‌داند. و در نهایت از روش سخن رفت که در شکل کلی خود شامل مذهب می‌شود؛ روشی که قاعده تنظیم‌کننده زندگی اجتماعی و پشتوانه هرگونه فعالیت علمی است.

۲. مؤلفه‌های اصالت‌بخش به فلسفه علوم انسانی در دیدگاه محمدباقر صدر

تمرکز بر علوم طبیعی، در ایده پارادایمی کوهن کاملاً مشهود است. توسعه ایده پارادایم‌ها در علوم انسانی، بیشتر محصول دوره پساکوهنی است. از این‌رو اصل توسعه پارادایم به علوم انسانی، آماده کردن زمینه علمی و چارچوب پارادایمی برای نوعی تبعیت علوم انسانی از علوم طبیعی است؛ هرچند برخی پارادایم‌ها، مانند پارادایم تفسیری و هرمنوتیکی، در تلاش‌اند تا در برابر پارادایم اثبات‌گرایی، تقریری از علوم انسانی ارائه کنند که تابع علوم طبیعی نیست. این در حالی است که نظریه رویکرد (اتجاه) در اندیشه صدر عوامل اصالت‌بخش به علوم انسانی را مورد بحث قرار می‌دهد.

اول: تمایز قوانین علوم انسانی و طبیعی

قانون در علم، عنصری ضروری است که بدون موضع‌گیری در مورد تفاوت قانون در علوم انسانی و طبیعی نمی‌توان پذیرفت که یک فلسفه علوم انسانی اصیل در برابر فلسفه علوم طبیعی مستقر شده باشد. صدر قوانین موجود در اقتصاد را دو دسته می‌داند که از ترکیب آن دو، قانون‌های علوم انسانی شکل می‌گیرند:

الف) قوانین طبیعی مستقل از اراده؛ مانند قانون بازده نزولی^۱ (صدر، ۱۴۳۳: ۲۸۸).

ب) قوانین اقتصاد سیاسی که با اراده انسان پیوند دارد؛ مانند قانون عرضه و تقاضا^۲ (همان: ۲۸۸). وابسته بودن برخی قوانین علمی به اراده انسان‌ها آن علم را از دایره علم بودن خارج نمی‌کند؛ برخلاف دیدگاه‌های کلاسیک طبیعت‌گرایی که تنها در صورت سلب اراده از

۱. التحدید الکلی (Diminishing returns)

۲. قانون العرض والطلب (Supply and demand)

انسان، ارائه علم بودن اقتصاد را ممکن می‌دانستند (همان: ۲۸۹).

دوم: تمایز حیث شناختی (تفسیر) و حیث تدبیری (تغییر اجتماع)

صدر رویکرد علمی را دارای دو بخش کلی می‌داند:

۱. بخش مذهب، که شامل مذاهب مارکسیستی، سرمایه‌داری و اسلامی می‌شود. این سطح از هر رویکرد، راهبر اصلی ورود به واقعیت‌های اجتماعی است و ضمن برخورداری از قوانین، قواعد، نظریات و راهکارهایی برای تنظیم زندگی و روابط اجتماعی انسان‌ها به توصیه‌های بنیادین اجتماعی و سیاستی خاص منجر می‌شود.

۲. بخش علمی، که شامل حیث شناختی و تفسیر پدیده‌های اجتماعی و انسانی و اقتصادی است. دانش‌های حوزه علوم اجتماعی تنها به دنبال شناسایی جامعه نیستند، بلکه برحسب نظریات، قوانین و اصول خود، وارد حوزه توصیه‌های اجتماعی، تدبیر اجتماعی و تنظیم روابط اجتماعی نیز می‌شوند؛ مانند اصول و قوانین کلی که نحوه رابطه دولت با جامعه، نهادهای جامعه با یکدیگر و هر یک از مردم با دیگری را توصیه می‌کند. این مؤلفه اصلی که نیازمند بررسی در سطح فلسفه علوم انسانی است، در کتاب *ساختار/تغییرهای علمی و تصمیمات آن* وجود ندارد. صدر این تفکیک را با عنوان تفکیک علم از مذهب ارائه می‌کند. چنانچه گذشت وی هر رویکرد اقتصادی را متشکل از دو حیثیت علمی و مذهبی می‌داند که بخش علمی آن رویکرد به تفسیر زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه می‌پردازد و حیث مذهبی به تنظیم روابط اجتماعی.

سوم: نقش مفاهیم اخلاقی، علمی و زمینه‌های فکری در اسلوب‌های تدبیری

دغدغه عدم توجه فلسفه علمی به مسئله اخلاق و ارزش‌ها در علم، که برخی فیلسوفان علم به آن توجه می‌دهند (Douglas, 2009)، در بیان صدر، با تقسیم سطوح مذهب و علم در هر رویکرد علمی پوشش داده شده است. جنبه مذهبی در واقع به اسلوب‌هایی برای تنظیم وضعیت اجتماعی می‌پردازد. این اسلوب‌ها با پشتوانه فکری همراه هستند که ترکیبی از مفاهیم و افکار با چارچوب‌های اخلاقی، علمی، یا مفاهیم و افکار نوع دیگرند (صدر، ۱۴۳۳: ۳۷). علوم نه تنها از اصول رویکردی در سازوکار تفسیر پدیده‌های اجتماعی استفاده می‌کنند، بلکه به واسطه آنها نیز جهت داده می‌شوند. این اصول رویکردی اعم از ارزش‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و نیز

اصول نظری پذیرفته شده در این رویکردهاست.

چهارم: تمایز تجربه در علوم طبیعی و علوم انسانی

ارجاعاتی که کوهن در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* به علوم انسانی و تفاوت‌های بنیادین آن با علوم طبیعی می‌دهد، افزون بر اندک بودن، جزو عناصر اصلی فلسفه علمی محسوب نمی‌شود. به‌طور نمونه، او از میان تفاوت‌های علوم طبیعی و انسانی، به چگونگی انتخاب مسئله پژوهشی در هر یک از علوم طبیعی و علوم انسانی (کوهن، ۱۳۸۹: ۲۰۳) و شیوه آموزش نظریه‌های علوم انسانی و طبیعی به دانشجویان اشاره می‌کند (همان: ۲۰۴-۲۰۵). در حالی که صدر نوع تجربه در علوم انسانی را متفاوت از علوم طبیعی می‌داند. این دیدگاه به بحث تاریخی بودن تجربه در علوم انسانی باز می‌گردد که برخلاف تجربه در علوم طبیعی امکان تکرار تجربه و حذف برخی عوامل مرتبط و باقی ماندن عامل واحدی برای سنجش نوع و میزان اثرگذاری مؤلفه‌های مرتبط بر یک پدیده تاریخی در دسترس نیست (صدر، ۱۴۳۳: ۱۰۲). این در حالی است که رویکردهای طبیعت‌گرا در تلاشند تا به‌نوعی توسط نظریه بازی‌ها^۱ تجربه انسان را همانند تجربه در علوم طبیعی بازسازی کنند. این موضوع در همان دهه ۱۹۶۰ که هر دو کتاب *اقتصادنا* و *ساختار انقلاب‌های علمی* نوشته شد، جزو مسائل علوم اجتماعی و حتی در رده دغدغه‌های حکمرانی ایالات متحده آمریکا بود (Bureau of Intelligence and Research, 1964).

پنجم: امکان هم‌زمانی مذاهب در علوم انسانی در قبال وحدت آن در علوم طبیعی

کوهن معتقد است که در مورد علوم طبیعی، پارادایم شکل گرفته، اما شکل‌گیری آن در علوم انسانی محل تردید است (کوهن، ۱۳۸۹: ۲۵). او با بیان این دلیل که «تاریخ حاکی از آن است که راه رسیدن به یک اجماع پژوهشی استوار، راهی فوق‌العاده صعب‌العبور است» این پرسش را مطرح می‌کند که «کدام‌یک از شاخه‌های علوم اجتماعی تاکنون به‌چنین پارادایم‌هایی دست یافته‌اند؟» (همان: ۴۵). این در حالی است که صدر در جریان علوم انسانی دو رویکرد اصلی را که هر کدام در بخشی از جغرافیای زمین تمرکز داشته‌اند به عنوان دو رویکرد شکل‌گرفته در علوم انسانی معرفی می‌کند. با اینکه نمی‌توان تعبیر «رویکرد» (اتجاه) در نزد صدر را دقیقاً معادل

با اصطلاح «پارادایم» در نزد کوهن دانست، اما وجه مشترک آن دو در پذیرش اجماعی گسترده از سوی جامعه اندیشمندان و توده اجتماع است که منجر به ورود نظریات این دو رویکرد در ساختارهای اجتماعی شده است. این وجه مشترک میان رویکرد و پارادایم ما را با نوعی علم همراه با پشتیبانی دیدگاه‌های فکری، اخلاقی و متافیزیکی آشنا می‌کند که بر تفکر بخش مهمی از دانشمندان وارد شده، مسائل علمی و عملی آنان را هدایت می‌کند. این وجه مشترک در اندیشه صدر در حوزه علوم انسانی نه تنها رخ داده است، بلکه دو رویکرد از این سنخ هویت‌های کلان نیز واقع شده است. افزون بر اینکه وی گزینه سوم را نیز در برابر این دو رویکرد زمینه‌سازی می‌کند که آن رویکرد اسلامی است. درواقع، محمدباقر صدر در کتاب *فلسفتنا و اقتصادنا* در پی شناسایی و واکاوی این رویکردهای جهان‌گیر در علوم انسانی است.

جمع‌بندی مؤلفه‌های اصالت‌بخش به فلسفه علوم انسانی

برخلاف جریان پارادایمی در علوم انسانی که در دوره پساکوهنی رشد کرد، دیدگاه صدر مؤلفه‌هایی را برای علوم انسانی-اجتماعی برمی‌شمارد که هویتی متمایز و مستقل از علوم طبیعی برای علوم انسانی-اجتماعی ترسیم می‌کند. این مؤلفه‌ها عبارتند از قانون‌های مخصوص جهان انسان و اجتماع، و حیث تدبیری که در علوم طبیعی وجود ندارد. مؤلفه دیگر، عبارت است از مفاهیم اخلاقی و ارزشی که در هر علم اجتماعی پشتوانه‌های فکری و تدبیری علوم محسوب می‌شوند و به‌طور مستقیم داخل در حیث تدبیری جامعه هستند. تمایز تجربه در جهان اجتماعی و انسانی به جهت تاریخی بودن هویت انسان و جامعه، از دیگر عناصر تعیین‌بخش به علوم انسانی در برابر علوم طبیعی است و آخرین مؤلفه، امکان هم‌زمانی رویکردهای علمی به جهت وابستگی این رویکردها به پشتوانه‌های اخلاقی، و متافیزیکی مختلف می‌باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

کوهن در دیدگاه پارادایمی خود به‌صورت جدی به سراغ علوم انسانی نرفت، اما اگر هم می‌رفت احتمالاً نتیجه مشابهی با صدر به دست نمی‌آورد و اصل پارادایم‌محور بودن دانش را همراه با قیاس‌ناپذیری می‌پذیرفت. اما چرا؟ زیرا فلسفه علمی که کوهن به دنبال آن بود در واقع، یک

نگاه فلسفی بر تاریخ علمی بود که تا آن دوره اتفاق افتاده بود. این علم شکل گرفته در دوره مدرن چیزی نبود جز محصولی از سوبجکتیویته حاکم بر دوره مدرن. گزارش تاریخی صدر از مکاتب علمی شکل گرفته در غرب درصدد تبیین همین نسبت سوبجکتیوی حاکم بر آن دوره بود؛ سوبژکتیویته‌ای که کلیت زندگی جامعه غربی و حتی به تعبیر گیدنز، بخشی از فلسفه غرب را توضیح می‌دهد (Giddens, 1991: 49-51). این سوبژکتیویته، هم بر مارکسیسم حاکم بود، هم بر کاپیتاللیسم. صدر برای توضیح این سوبجکتیویته، به صورت خاص در نظریات مارکس، نشان داد که نظریات علمی و مذهبی وی از این جهت نبود که خود را با واقع تطبیق دهد، بلکه او قصد داشت گزارش‌های تاریخی را به صورتی تفسیر کند که با نظریه‌های رویکرد مارکسیستی مطابق باشد. از این رو، حذف برخی گزارش‌های تاریخی و مشاهدات و تجربیات در درون پارادایم انتقادی به صورت خاص و پارادایم‌های دیگر، امری عادی است. این چنین واقعیت‌هایی نشان از آن دارد که علوم انسانی شکل گرفته، حداقل در رویکرد انتقادی و سرمایه‌داری با شاخه‌های آن در جریان پوزیتیویستی، سعی در ارائه رویکردی رئالیستی نداشته‌اند و نمی‌خواستند امری مستقل از پارادایم یا رویکرد، یا به تعبیری همان سوژه حاکم بر اندیشه‌های جمعی خودشان، به ارزیابی آنها بپردازد. گیدنز در این خصوص می‌گوید: مسئله‌ای که (در خصوص دیدگاه‌های مختلف علوم اجتماعی) هست این است که چگونه مفاهیم کنش، معنا و سوبژکتیویته باید مشخص شده و چگونه باید به مفاهیم ساختار و فشار مرتبط شوند. اگر جامعه شناسی‌های تفسیری به نوعی بر سلطه‌جویی^۱ سوژه بنا می‌شوند، کارکردگرایی و ساختارگرایی، سلطه‌جوئی ابژه اجتماعی را در نظر دارند (Giddens, 1984: 2؛ گیدنز، ۱۳۹۶: ۳۳).^۲ با این وصف، هیچ تقریری از چیستی رویکردهای علوم اجتماعی را بدون تفسیری از چگونگی عملکرد سوبژکتیویته در آنها نمی‌توان تقریری کامل دانست. اما در فضای رویکردی (اتجاه) صدر، فلسفه علم رئالیستی امکان رشد دارد؛ فلسفه علمی که در کنار اشاره به ظرفیت‌های موجود در دو حیثیت مذهبی و علمی رویکردها، به گونه‌ای این حیثیات را تقریر می‌کند. این تقریر تلاش می‌کند از حیثیت تاریخی بودن علم و وظیفه حل مسئله در علم نگاهد و از سوی

1. imperialism

۲. تفاوت‌هایی میان این متن و متن ترجمه شده کتاب وجود دارد که بدین جهت به اصل کتاب نیز ارجاع داده شد.

دیگر مشکلات نسبی‌گرایی و غیررئالیستی بودن را نیز از چهره علم بزداید. اما این اتفاق نیافتاد و نظریه پارادایمی کوهن مورد اقبال قرار گرفت (البته آن هم بیشتر از نظر واژگان، نه محتوا)؛ اگر حرکت‌های اجتماعی توانسته‌اند مانع استفاده جامعه علمی از یک دیدگاه فلسفه علمی شوند همین حرکت‌ها می‌توانند رویکردهای جایگزینی را که توان حل مسئله بیشتری دارند به میدان علم بیاورند. قطعاً دیدگاه پارادایمی کوهن، فضاهاى جدیدی از مسئله چیستی علم را در برابر اندیشمندان گشود و نشان داد آنچه در ظاهر به‌عنوان علم دیده می‌شود وابسته به یک پشتوانه عظیمی از مسائل متافیزیکی، اجتماعی و تاریخی است که بدون آنها چیزی به نام علم نبود؛ به‌نحوی که حتی نظریه و مشاهده مسئله نیز تنها درون پارادایم معنا پیدا می‌کند. اما فقدان رویکرد رئالیستی و حفظ جنبه تاریخی در دیدگاه پارادایمی، آن را با مشکلاتی مواجه کرد که فلاسفه علم بعدی تلاش کردند با حفظ ایده پارادایم، جنبه‌های نسبی‌گرایانه را از آن بزدايند. به هر روی، تمام سخن این مقاله این است که رویکرد (اتجاه) در دیدگاه شهیدصدر به‌شکلی اصیل نگاه رئالیستی به علم را در مرحله اول، تقریر کرده و در مرحله‌ای دیگر آن را در علوم انسانی به‌شکلی اصیل مطرح کند.

منابع

- آنتونی، گیدنز (۱۳۹۶). *ساخت جامعه*. ترجمه اکبر احمدی. تهران: علم.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۴). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- _____ (۱۳۹۶). *هویت معرفت علمی علوم اجتماعی در ایران*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- برت، ادوین آرتور (۱۳۶۹). *مبانی مابعدالطبیعی علوم نوین*. ترجمه عبدالکریم سروش. بیجا: علمی-فرهنگی و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۵). *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*. ترجمه سید حمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سید مسعود ماجدی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- چالمرز، آن‌اف (۱۳۹۰). *چیستی علم (درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی)*. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت.
- حسنی، سیدحمیدرضا و علیپور، مهدی (۱۳۸۹). *درنگی در معناشناسی و ماهیت‌شناسی تحلیلی واژه*

- پارادایم. روش‌شناسی علوم انسانی، ۶۳، ۷۷-۹۶.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۴۸). *اقتصاد ما*. ترجمه محمدکاظم موسوی. تهران: اسلامی.
 - _____ (۱۴۳۳). *اقتصادنا*. قم: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
 - کوهن، توماس ساموئل (۱۳۸۹). *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه سعید زیباکلام. تهران: سمت.
 - _____ (۱۳۹۷). *تنش جوهری*. ترجمه علی اردستانی. تهران: نگاه معاصر.
 - لیتل، دانیل (۱۳۷۳). *تبيين در علوم اجتماعي*. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
 - مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹). *مشکات (آموزش فلسفه)*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
 - میرزایی اهرنجانی، حسن (۱۳۸۶). *مبانی فلسفی تئوری سازمان*. تهران: سمت.
 - نیومن، ویلیام لارنس (۱۳۹۵). *روش‌های پژوهش اجتماعی*. ترجمه ابوالحسن فقیهی و عسل آغاز. تهران: ترمه.
-
- BUREAU OF INTELLIGENCE AND RESEARCH. (1964). *GAME THEORY AND ITS APPLICATION TO THE SOCIAL SCIENCES*. Washington , D.C. : External Research Staff Department of State.
 - Coleman, James S (1990). *Foundations of Social Theory*. Cambridge, Massachusetts & London: The Belknap Press of Harvard University.
 - Douglas, Heather E(2009). *Science, Policy, and the Value-Free Ideal*. USA: University of Pittsburgh Press.
 - Giddens, Anthony (1991). *Modernity and Self-Identity*. Cambridge: polity.
 - _____ (1993). *New Rules of Sociological Method*, stanford: Polity and Blackwell.
 - Giddens, Anthony (1984). *The constitution of Society: Outline of the theory of Structuration*. UK: Polity.
 - HoYRUP, JENS (2000). *Human Sciences (Reappraising the Humanities)*. New York: STATE UNIVERSITY OF NEW YORK PRESS.
 - Kuhn, Thomas S (1970). *The Structure of Scientific Revolutions*. LONDON: THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS.
 - Kuper, Adam & Kuper, Jessica (1996). *The Social Science Encyclopedia*. London and New York: Routledge.
 - Machlup, Fritz (1978). *METHODOLOGY OF ECONOMICS AND OTHER SOCIAL SCIENCES*. New York: ACADEMIC PRESS.
 - Neuman, W.Lawrence (2014). *Social Research Methods, Qualitative and Quantitative Approaches*. Pearson Education Limited.
 - Popper, Karl R (1994). *THE MYTH OF THE FRAMEWORK*. London: Routledge.
 - Masterman, Margaret (1970). "The Nature of Paradigm", *Criticism and the Growth of Knowledge*. Imre Lakatos & Alan Musgrave (Eds.).Cambridge, eng: Cambridge University Press.